



سال ۵۶، سال تحولات بسیاری است. تحولاتی که زمینه‌ساز انقلاب در سال پس از آن می‌شود. فوت مشکوک دکتر علی شریعتی در «ساوت‌همپتون» انگلیس، اولین تظاهرات‌ها و واکنش‌های مردمی را در این سال به دنبال دارد. شریعتی نیروی موثری بود. از این جهت از میان برداشتن او توسط رژیم پهلوی، طبیعی به نظر می‌رسید. عموم مردم نیز به این موضوع یقین پیدا کرده بودند که شریعتی توسط عوامل رژیم شاه به شهادت رسیده است. دکتر شریعتی با بهره‌جویی از دانش جامعه‌شناسی، تعهدات و غیرت دینی و فن بیان نقش مهمی در بیداری اسلامی و احیای تفکر دینی داشت. قطعا شریعتی را باید در زمره روشنفکران دینی دانست که دغدغه دین داشت و بسیار کوشید مخاطبانش با ادبیات دینی و انقلابی انس پیدا کنند. به دلیل ویژگی‌های شریعتی، قشر جوان تحصیلکرده و دانشگاهی بیشترین مخاطب شریعتی بود. در مرحله آغازین انقلاب اسلامی که شور، هیجان و احساس دینی و انقلابی مهم‌ترین عامل حرکت محسوب می‌شد، شریعتی این احساس را به وجود آورد. از این رو در سال‌های ۵۶ و ۵۷ از وی به‌عنوان «معلم انقلاب» یاد می‌شد که راه و رسم انقلابی‌گری را به جوانان آموخته بود. شریعتی با سوءنمودن شخصیت‌های انقلابی صدر اسلام، ائمه و صحابه پیامبر مانند سلمان و ابوذر که در مسیر جهاد و شهادت نسبت به سایرین برجسته بودند، به جوانان آموخت مکتب اسلام بویژه تشیع مکتب اعتراض و مبارزه است.

به دلیل همین پیشینه، پس از حادثه مشکوک فوت دکتر شریعتی، در ایران واکنش‌هایی در مجلس ختم و بزرگداشت شریعتی در شهرهای مختلف صورت گرفت. در تهران و قم بازتاب درگذشت دکتر علی شریعتی بین طلاب جوان گسترده بود. تأسف که می‌خوردند و متأثر بودند، ولی به دلیل اینکه کلاهی بود، روحانیون نمی‌توانستند خیلی تظاهر کنند و از او حمایت کنند؛ در تهران و بعضی جاهای دیگر از سوی دانشگاهیان و اقشار دیگر برای او مجلس ختم برگزار شد و صحبت‌های روشنگرانه مطرح شد. مجلس ختم خوب بود و بازتاب خوبی بین مردم داشت.

تحركات سال ۵۶ در میان انقلابیون با واقعه فوت شریعتی آغاز شد. البته در ادامه رخدادهای دیگری اتفاق افتاد که بشدت در روند سرعت دادن به انقلاب موثر بود.

در کتاب یاد و یادآوران به نقل از حاج‌آقا مصطفی خمینی آمده است ایشان بعد از مرگ دکتر علی شریعتی گفته بود: «ساواک فهرستی از پنجاه و شش نفر تهیه کرده که مرمزانه کشته شوند، من و پدرم نیز جزو این لیست هستیم.» همچنین «محمدحسن رجبی» از مورخان معاصر یادآور شده است: «مرگ غیرمنتظره سیدمصطفی در حالی که هیچ‌گونه بیماری قلبی نداشت نمی‌توانست با شروع فعالیت‌های سیاسی جدید امام در نجف از نظر همه یاران و شاگردان



امام بدون ارتباط باشد، دلیل آنان این بود که حاج‌آقا مصطفی از زمان شروع نهضت در سال ۴۱ ش در کنار امام قرار داشت و دست راست ایشان محسوب می‌شد و یک چهره انقلابی بود که با روحانیان، روشنفکران و دانشجویان مسلمان و مبارز داخل و خارج کشور ارتباط داشت از این رو ساواک با به شهادت رساندن وی کوشید یک مخالف جدی را از سر راه رژیم پهلوی بردارد و امام را تنها بگذارد.»

در رسانه‌های جمعی و مطبوعات جهان این حادثه با تفاوت‌هایی گزارش شده بود. خبرگزاری فرانسه در دوم آبان ۲۴/۵۶ اکتبر ۱۹۷۷نوشت: «جنبش آزادی در ایران طی یک بیانیه که در پاریس انتشار یافت اعلام کرد مصطفی خمینی فرزند ارشد بزرگ‌ترین مرجع شیعیان جهان روز ۲۲ اکتبر به طور اسرارآمیزی در گذشته است. پس از این اتفاق تهران، قم، اصفهان و مشهد و سایر نقاط کشور مجلس ختم بزرگی برگزار می‌شود و به فرآیندی برای آغاز قیام مردم تبدیل می‌شود. جمعیت شرکت‌کننده در مراسم حاج‌آقا مصطفی در تهران بیه حدی بود که مهندس «مهدی بازرگان» در تحلیلی از مجلس ختم ایشان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» می‌گوید: «مجلس ختمی در مسجد ارک برگزار شد. تا آن زمان نه مسجد ارک چنین هجوم جمعیت‌رادر سبستان‌ها، حیاط، ایوان‌ها و پشت‌بام‌ها و خیابان‌های خارج به خود دیده و پلیس را تسلیم ساخته بود و نه چنان اعلامیه دعوتی با امضاهای مختلف از طریق ملیون، روشنفکران، روحانیون و بازاری‌ها به صورت یک‌جا منتشر شده بود. توفیق در این امر کار آسانی نبود. دعوتنامه جامع که با اسامی بدون القاب و عناوین و به ترتیب القبا صادر شد بسیار پرمعنی بود و آن مجلس باشکوه، با چنان صاحب مجلس‌ها مظهری از تجسع کلیه قشرها در ناراضیاتی و مخالفت با دستگاه و تمایل به وحدت در عمل به رهبری آیت‌الله خمینی مرد مبارز روحانی شد.»

همچنین «ارپوش همایون» در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی در شرح این واقعه می‌گوید: «پس از مرگ پسر [آیت‌الله] خمینی آن مجلس یادبودی که برایش در مسجد ارک برگزار کردند نقطه تجمعی شد برای همه قشرهای پیشرو و لیبرال و آزادیخواه و جبهه ملی و چپ، هرچه که بود، غیر از نظام حکومتی چهره‌های برجسته‌اش آنجا ظاهر شدند، پیدا بود که رهبری مذهبی توانسته است همه اینها را جمع بکند و بسیج کند.»

قیام مردم رشد یافته است اما مهم‌ترین رخداد سال ۵۶ پس از چاپ مقاله توهین‌آمیز در روزنامه اطلاعات اتفاق می‌افتد «احمدآرار» از نویسندگان روزنامه اطلاعات در پیش از انقلاب در بخشی از نوشته پس از انقلاب خود درساره مقاله «حمد رشیدی‌مطلق»، با عنوان «رشیدی مطلق خود شاه بود» می‌نویسد: «عصر روز چهارشنبه چهاردهم دی‌ماه ۵۶ در دفتر مدیر اطلاعات جلسه داشتیم. اواخر جلسه آقای «حمد شهیدی» به من گفت

آغاز نهضت چهلم‌ها و پایان دیکتاتوری پهلوی

نوزده ده

- امیرعلی جهانداد

چاپ شد. گمان کنم همان موقع شاید ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر هم این مقاله را نخواندند ولی در قم شورش شد و همان طور که شهیدی پیش‌بینی کرده بود، ریختند دفتر اطلاعات را شکستند و چند نفری هم کشته شدند و شرعتمداری گفت که آقا به جای تیراندازی، اول لوله آبیاش استفاده می‌کردیدولی…»

روزنامه اطلاعات یکی از تریبون‌های غیررسمی و مستقیم ساواک بوده و مطالبی که «ساواک» به صورت مقاله تهیه می‌کرد و برای روزنامه‌ها می‌فرستاد، شکل مشخصی داشت و هر روزنامه‌نگار کارکشته‌ای از نوع کاغذ و سبک نوشته و طرز ماشین شدن مطلب به آسانی می‌توانست مارک نامرئی آن را تشخیص دهد.

پاکت مهر و موم‌شده‌ای که نیمه دی ۵۶، توسط یک خبرنگار به دفتر روزنامه اطلاعات می‌رسد، حاوی مقاله‌ای است که با همه مقاله‌هایی که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده‌اند، تفاوت دارد. این موضوع بلافاصله پس از انتشار مقاله و واکنش‌هایی که در پی انتشار صورت می‌گیرد، نمایان می‌شود. عنوان سرمقاله روز ۱۷ دی‌ماه ۵۶ این است: «ایران و استعمار سرخ و سیاه». این مقاله به «کریتی در انبار باروت انقلاب» تبدیل می‌شود.

شاه در مقابل منتقدان و معترضان از برجسپزنی و توهین استفاده می‌کرد، نمونه‌اش سخنرانی وی، بعد از همه‌پرسی ضعیف انقلاب سفید و اصلاحات ارضی است: «یک عده نفهم و قشری که مغز آنان تکان نخورده، همیشه سنگ در راه ما می‌انداختند زیرا مغز آنان قابل تکان خوردن نیست. ارتجاع سیاه اصلا نمی‌فهمد و از هزار سال پیش تاکنون فکرش تکان نخورده. مفت‌خوری دیگر از بین رفته، در لویج شش‌گانه برای همه فکر مناسبی شده. اما چه کسانی با این مسائل مخالفت می‌کنند؟ ارتجاع سیاه، مخربین سرخ تصمیمشان روشن است و اتفاقا کینه من نسبت به آنها کمتر است. او علنا می‌گوید که من می‌خواهم مملکت را تحویل خارجی بدهم. دروغ و تزویر در کارش نیست. منظور من، ارتجاع سیاه است. همین‌ها بودند که چند روز پیش در تهران جمعیت کوچک مسوئول منازل بزرگان حوزه، رفته‌رفته خروشان‌تر می‌شدند. نریزهای رژیم با مشاهده حرکت عظیم مردم تصمیم به حمله گرفتند و تیراندازی شروع می‌شود. عده زیادی از طلاب و مردم به شهادت می‌رسند. واقعه ۱۵ خرداد و پیش‌تر از آن حمله ساواک به فیضیه تکرار می‌شود. امام خمینی را که تبعید و در نجف به سر می‌برند، در سخنرانی‌ای که

توهین و تحریب و تمسخر شخصیت‌های دینی بویژه رهبر نهضت فراگیر انقلاب اسلامی با واکنش‌های مردم، از همه اقشار روبه‌رو می‌شود. دهقانان، کارگران، بازاریا و روحانیت و عموم مردم، توهین به امام(ره) را بر نمی‌تابند. این توهین در شرایطی اتفاق می‌افتد که هنوز مردم داغدار شهادت مشکوک حاج آقا مصطفی خمینی، فرزند امام هستند. «حسان نراقی» درباره سلسله تجمعات و راهپیمایی‌های انقلابی پس از شهادت حاج آقا مصطفی می‌گوید: «خبر درگذشت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در ایران سریع پخش شد اولین مجلس ختم در مسجد جامع تهران برگزار شد. آگاهی برگزاری این مجلس با اجازه ساواک در روزنامه‌ها چاپ شد اما اعلامیه‌های مجالس بعدی به دستور ساواک در هیچ روزنامه حق چاپ نداشت.»

احسان نراقی می‌گوید: «وقتی حاج آقا مصطفی درگذشت، این جریان وسیله‌ای شد تا در ایران مجامع ترحیم مرتبا تشکیل شود که عدم رضایت سیاسی به این شکل بیان می‌شود. شاه از این وضعیت خیلی عصبانی بود. در همین زمان یاسر عرفات تلگراف تسلیتی به آیت‌الله خمینی در نجف مخابره کرد. آیت‌الله خمینی فرموده بودند محنت من روزی پایان می‌پذیرد که ملت ایران از شر این آدم جابر راحت شوند.»

نصیری متن کامل سخنان امام را به شاه نشان می‌دهد و شاه می‌گوید حالا دیگر باید جنگ علیه روحانیون و آیت‌الله خمینی را علنی کرد. شاه دستور می‌دهد مقاله تندی در روزنامه‌ها چاپ شود یک نسخه از این مقاله در مدرسه خان (مدرسه طلاب در قم) روی دیوار زده بودند. وقتی طلاب این مقاله را خواندند آرام نگرفتند و از روز ۱۷ دی ماه ۵۶ در قم در کانون اعتراضات قرار می‌گیرد و ۱۳ دهکاتوتوری‌اش پایان می‌یابد.

لیست طویل مردان اشرف

با حمله متفقین به ایران و تبعید «رضاشاه»، «شمس پهلوی» و شوهرش «فریدون جم» به همراه «فاطمه پهلوی» و برادرهایش در معیت رضاخان به جزیره «موریس» در اقیانوس هند رفتند و «اشرف» به همراه شوهرش در تهران ماند. رفتن پدر و اشتغالات برادرش در کارهای مملکتی موجب شد اشرف از آزادی عمل بیشتری در ارتباط با مردان برخوردار باشد.

در آن زمان کشور در اختیار نیروهای متفقین قرار گرفت و نیروهای نظامی آمریکا و شوروی و انگلیس کشور را به تسخیر خود درآوردند. «حسین فردوست» اوضاع تهران را بدین‌گونه توصیف می‌کند: «وضع این ۳ نیرو (انگلیس، شوروی و آمریکا) از نظر برخورد و رفت و آمد بسا مردم متفاوت بود… در تهران نیروهای شوروی در انظار عمومی دیده نمی‌شدند.انگلیسی‌ها نیز کمتر دیده می‌شدند و غالباً در باشگاه‌های خود بودند. ولی وضع آمریکایی‌ها به کلی متفاوت بود. آنها در خیابان امیرآباد یک باشگاه داشتند که ویژه افسران و درجه‌داران‌شان بود. روزانه به هر کدام یک بسته‌ای به عنوان جیره غذایی می‌دادند که هر بسته برای مصرف ۵-۶ نفر کافی بود.


در هر یک از این بسته‌ها انواع و اقسام کنسروها، انواع نان ویتامینی که باید روزانه مصرف می‌کردند، ۲ بطری ویسکی و ۲ بسته سیگار خوب بود. آمریکایی‌ها به سرعت باشگاه امیرآباد را به مرکز فحشا تبدیل کردند. کامیون‌های آمریکایی به مرکز شهر می‌آمدند و دخترا را جمع می‌کردند و به باشگاه می‌بردند. دختری‌هایی که به این اوضاع تمایل داشتند، سف می‌کشیدند و منتظر می‌ماندند. مثل اینکه در صف اتوبوس هستند.


کامیون‌های روباژ ارتش آمریکایی می‌آمد و ۳۰۰-۲۰۰ دختر را سوار می‌کرد و می‌برد. آمریکایی‌ها هر چند پول نداشتند، ولی با همین بسته‌ها دخترا را راضی می‌کردند. من با یکی از کسانی که به باشگاه می‌رفت آشنایی داشتم و دیدم که انبار خانه او تا زیر سقف از این بسته‌ها چیده شده است. هر روز که می‌رفتند یک یا ۲ بسته می‌گرفتند. این بسته‌ها قیمتی گرانی داشت و خرید و فروش می‌شد. یکی از کسانی که با آمریکایی‌ها رفت و آمد داشت، حاله محمدرضا بود که اکنون شاه ایران شده بود…»

اشرف پهلوی هم در شمار زنان و دخترانی بود که بی‌پروا به باشگاه آمریکایی‌ها می‌رفت و با سربازان آمریکایی رابطه برقرار می‌کرد. خودش در این باره می‌نویسد:

«در اولین سال‌های پس از رفتن پدرم به تبعید، تغییرات مهمی در زندگی من ایجاد شد. با وجود آنکه ما در دوره‌ای پر از اضطراب زندگی می‌کردیم، حضور این همه خارجی در تهران سبب شده بود که این سال‌ها برای من به صورت دوره‌ای برای کشف و شناخت چیزهای تازه درآید. شهر تهران فعالیت و جنب و جوش بیشتری پیدا کرده و در پیرامون ما، طنین موسیقی و زبان‌های گوناگون به گوش می‌رسید. افکار و عادات و رسوم خارجی کم‌کم شروع به خودنمایی می‌کرد، با وجود آنکه من آدم محتاطی هستم و در آن زمان با عده معدودی روابط خصوصی داشتم، بی‌اندازه کنجگلو بودم بدانم دیگران چگونه زندگی می‌کنند و افکار و احساسات آنان چیست؟ با از بین رفتن کنترل شهیدی که پدرم نسبت به ما اعمال می‌کرد و در شرایط حاد و پرفراز و نشیب دوران جنگ، من آزاد بودم که برنامه روزانه‌ام را آن طوری که خودم می‌خواستم تنظیم کنم… با در نظر گرفتن شیفتگی خاصی که به فرهنگ غربی پیدا کرده بودم، هنگامی که شنیدم… سربازان آمریکایی به پایگاه امیرآباد خواهند آمد، نتوانستم جلوی خودم را بگیرم… دلم می‌خواست یک شب را بدون دردسر و دور از تشریفات رسمی در چنین مجلسی بگذرانم. از این رو… آبه صورت ناشناس، به امیرآباد می‌رفتم… رابطه سربازان آمریکایی نسبتاً گرم و دوستانه بود…»

فردوست در رابطه با فساد اخلاقی و بی‌بندوباری اشرف پهلوی چنین می‌گوید: «پس از رفتن رضاشاه، اشرف بی‌بندوباری و فساد کم‌مانندی را شروع کرد. تهیه فهرست مردانی که در دوران ۳۷ ساله سلطنت محمدرضا پهلوی با اشرف رابطه داشتند، بسیار دشوار و غیرممکن است، چون حتی خود او نیز نمی‌تواند همه آنها را به یاد آورد، مسلماً لیست طولیلی خواهد شد.»





۰۹۲۰۳۰۳۳۹۳۰

ارتباط با ما در شبکه‌های اجتماعی




به‌خاندان‌ده‌برگ‌گردیم

اجازه‌دهیم رساله‌ها ما را از هم دور کنند.